

هدف آفرینش

درس:

معارف اسلامی «۱»

رشته:

.....

استاد:

.....

تهیه کننده:

.....

.....

.....

«مقدمه»

به یک معنا، پرسش از فلسفه و هدف حیات به هیچ وجه تازگی ندارد و از دورانهای قدیم در هر جامعه ای افراد فراوانی با اشکال گوناگون از موضوع مذکور پی جویی کرده اند و با عقاید و اعمالی که از آن دوران به یادگار مانده است، پاسخ قانع کننده ای درباره آن موضوع فراهم آورده اند.

به طور کلی می توان گفت در گذرگاه تاریخ، هر فرد هوشیاری که در پهنه تلاقی خطوط ماده و حیات برای کمترین لحظات توانسته است «من» خود را از غوطه ور شدن در شادی و اندوه و کششهای ضروری حیات بالاتر بکشد و حیات را برای خود بر نهد، فوراً سوال از هدف و فلسفه زندگی برای او مطرح شده است.

بنا به ملاحظات فوق سوال از فلسفه و هدف حیات از نظر تاریخی مساوی با تاریخ هوشیاری آدمیان است.

پاسخهایی که در دورانهای قدیم، به سوال از هدف زندگی گفته می شد، متین و با شکوه بازگو می گشت، زیرا جهان هستی برای آنها عظمت و شکوه و جلالی داشت که آنان را وادار به احتیاط در بحث می نمود. در صورتی که در دورانهای اخیر به علت باز شدن برخی از رموز طبیعت و پیشرفتهای چشمگیر، به غلط چنین گمان رفته است که هستی دارای آن ابهت و عظمت نیست و لذا سوال مزبور با اینکه جدی است،

سبکتر و بی اهمیت تر مطرح می گردد و متقابلاً پاسخهایی نیز که به آن داده می شود، عامیانه تر است.

نکته دوم که موجب افزایش و شیوع سوال مزبور شده است، دگرگون شدن چهره حیات به وسیله غوطه ور شدن در عربده های ناخود آگاه ماشین است که از اواخر قرن ۱۸ به این طرف رو به گسترش گذاشته است. در نتیجه متفکر نماهایی که یا بیماری روانی شکنجه شان می داد و یا برای ارضای حس شهرت پرستی زمینه مناسبی برای خود می دیدند، به جای اینکه در جهت برداشتن سنگی که روی منبع حیات آدمیان افتاده است بکوشند، فریاد برآوردند که منبع آب ندارد و یا آب منبع تمام شده است، و پوچی حیات را نتیجه گرفتند.

«هدف چیست؟»

هدف عبارت است از آن حقیقت منظور که آگاهی و اشتیاق به دست آوردن آن، محرک انسان به سوی انجام دادن حرکات معینی است که آن حقیقت را قابل وصول می‌سازد. به طور کلی هر هدفی چهار جنبه داد:

۱- جنبه درون ذاتی که مربوط به یکی از جهات ملایم با طبیعت انسانی است و مورد آگاهی و اشتیاق او قرار می‌گیرد.

۲- جنبه برون ذاتی که وجود واقعی هدف است و وصول به آن، مطلوب آدمی است. کار و حرکات یک انسان هدف گیر در میان دو جنبه فوق صورت می‌گیرد، یعنی هر کار هدفدار از آگاهی و اشتیاق به هدف آغاز می‌شود و پس از انجام کارهای مربوط، در وصول به هدف واقعی که در برون از ذات انسانی وجود دارد، پایان می‌پذیرد.

۳- هدف در همه موارد حقیقتی است خارج از موقعیت فعلی انسانی که شی مفروضی را برای خویشتن هدف قرار داده است.

۴- دو جنبه جبری و اختیاری وصول به هدف:

الف- هدف منظور در خارج از موقعیت فعلی انسانی از یک جهت در مجرای قوانین طبیعی یا اعمال دیگر انسانها قرار گرفته که خارج از اختیار آدمی است.

ب- به دست آوردن همان هدف در موقع معین.

پس هر هدفی جنبه جبری دارد و جنبه اختیاری. باید در نظر داشت که قرار گرفتن یک شی به عنوان هدف برای انسان، از جنبه اختیاری انسان است نه از جنبه جبری او.

«زندگی چیست؟»

برای توضیح معنای زندگی عینکهای مختلفی لازم اند تا بتوان به کمک آن ها این پدیده بدیهی تر از همه چیز و تاریکتر از همه پدیده ها را دید. ممکن است گفته شود که این پدیده بدیهی را برای چه مورد کاوش قرار داده اید؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که چون بحث ما هدف زندگی است، شناخت هدف زندگی به بررسی اجمالی خود زندگی نیازمند است. بدون این بررسی، زندگی ارزش ادامه دادن را ندارد، چنانکه سقراط گفته است: «زندگی بررسی نشده ارزش زیستن ندارد».

برای موضوع سوال ما یعنی فلسفه و هدف زندگی، همان جنبه بدیهی حیات کفایت می کند که عبارت است از اینکه انسان پدیده ای را دارا می باشد که بوسیله آن حرکت می کند، احساس دارد، لذت می برد، درد می کشد، عضوی از اجتماع می شود و... کیفیت سوال از هدف و انگیزه آن با چگونگی تفسیر زندگی رابطه مستقیم دارد.

تحقیق و تصفیه هر سوال مانند پاک کردن گرد و غبار از روی جواب آن سوال است.

سوالی که برای یک فرد یا جامعه مطرح می شود به منزله علامت «ایست» است که در موقع گم شدن راه به سوی مقاصد، در مقابل دیدگان آدمی نمودار می گردد:

سطحی بودن و عمیق بودن یک سوال رابطه مستقیم با موقعیت مخصوص سوال کننده دارد.

برای یافتن پاسخ یک پرسش، تحقیق و تصفیه منطقی لازم است تا نقطه واقعی «ایست» که سوال کننده را متوقف ساخته است، آشکار گردد.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

«انواع انگیزه‌های پرسش از هدف زندگی:»

برای پرسش از هدف زندگی، انگیزه های مختلفی وجود دارد که اساسی ترین آنها را می توان در ۴ نوع مهم مورد بررسی قرار داد:

نوع یکم: زمینه منفی حیات

نوع دوم: زمینه مثبت حیات

نوع سوم: زمینه های عارضی و ثانوی حیات

نوع چهارم: زمینه بی طرف و احساس لزوم نظاره کلی بر حیات و جستجوی هدف آن

تمام انواع چهارگانه در یک پدیده مشترک می باشند و آن این است که در هر حال

جستجو درباره ماهیت حیات و درک هدف آن نیازمند بیرون آمدن از جویبار حیات و نظاره به آن است.

بطور کلی، سوال از فلسفه و هدف زندگی برای دو گروه مطرح نخواهد شد:

گروه اول: آنان که قدرت تجرید حیات از خویشتن را ندارند و نمی توانند آن

پدیده را برای خود مطرح کنند و جواب آن را بجویند.

گروه دوم: اشخاص رشد یافته ای که حیات را به عنوان جزئی از مجموع هستی که

در یک آهنگ کلی شرکت کرده است تلقی می کنند و هر چیزی، ولو پست ترین

پدیده از حیات، برای آنها جزئی از همان آهنگ است که هدف نامیده می شود، لذا

دائماً یک نشاط روانی سراسر وجود آنان را فرا می گیرد.

«نوع یکم: زمینه منفی حیات»

زمینه یا انگیزه منفی پرسش مایوسانه از هدف زندگی، همانا توقف و رکود حیات از فعالیت و سازندگی است چون اساسی ترین عنصر حیات همان فعالیت است و به همین جهت است که هرچه سیستم ماشینی بر زندگانی انسانها بیشتر حاکمیت داشته باشد، بجز گردانندگان شئون زندگی ماشینی، همه افراد به طور رقت بارتری با این سوال مطرح می شوند که «هدف این زندگی چیست؟»

انگیزه منفی در همه افراد به طور یکنواخت تاثیر نمی گذارد. وضعیت گروههای انسانی در مقابل انگیزه منفی کاملاً مختلف می باشد. مثلاً:

۱- گروهی هستند که توقف و رکود حیات خویش را از سازندگی و حرکت، پدیده مشخص می دانند که برای آنان بوجود آمده است و می پندارند به یک ضعف حیاتی دچار شده اند ولی دیگران هدف و طعم حیات را کاملاً می چشند. اینان از نظر اندیشه و درک کاملاً در مرحله پایین قرار گرفته اند.

۲- اشخاصی هستند که به وجود آمدن انگیزه رکود حیات را به طور کلی در تسلط ماشین و درهم و برهم شدن قوانین و اجرای آنها می دانند و بر این مبنا به جای اینکه حیات و هدف آن را به طور صحیح مطرح کنند و موانع حرکت و سازندگی حیات را توضیح بدهند، فلسفه ای به نام «فلسفه پوچی» می سازند. اینان دیدگاه بسیار محدودی دارند که از متن حیات طبیعی و متلاشی شدن آن در موقع از دست دادن حرکت و

سازندگی تجاوز نمی کند. اکثریت قریب به اتفاق نفوس انسانی، با مراتب مختلف، همین ضعف و ناتوانی را دارا هستند.

۳- گروه دیگر در صدد بیان واقعی از دست دادن تحرک حیات و چاره جویی آن بر می آیند. اینان دیر یا زود راهی را که در پیش گرفته اند، به پایان خواهند رساند و بالاخره موفقیت نصیبشان خواهد شد، زیرا کوشش آنان درست موافق جریان قوانین هستی است.

«نوع دوم: زمینه مثبت حیات»

اگر جریان حیات انسانی همواره با موفقیت روبرو شود و نقاط گذرگاه او همگی مثبت بوده باشد، دیری نمی گذرد که خود طبیعت حیات به چنین انسانی فرمان ایست می دهد و می گوید این «خود» که در همه شرایط و مقتضیات خود را کامیاب و کامکار می بیند «خود» حقیقی نیست بلکه «خود» مجازی و تصنعی است که به عنوان «خود» حقیقی تظاهر می کند. او کسی است که درد و بدبختی های هم نوعانش را درک می کند با این احوال باز حیات خود را در تحرک مثبت در می یابد.

این گونه اشخاص نمی توانند حیات را آن چنانکه هست برای خود مطرح کنند و به جستجوی هدف آن پردازند.

«نوع سوم: زمینه های عارضی و ثانوی حیات»

گاهی می شود که فعالیت (همان اساسی ترین عنصر حیات) به وجود خویش ادامه می دهد و در جریان طبیعی، راه زندگی را پیش پای خود می گستراند، ولی عوارض خارج از متن حیات است که به شکل ایده آل در می آید و تحقق خود را از حیات مطالبه می کند و به خویشتن می باوراند که حیات حقیقی آن است که به این هدف منظور برسد. موقعی که محیط یا هر گونه عاملی از وصول شخص به آن ایده آل جلوگیری می کند، خود حیات را بی پایه می بیند و زمینه ای برای سوال از هدف حیات برای او فراهم می شود.

این گونه افراد که در زمینه های عارضی و ثانوی حیات در هدف زندگی می اندیشند، دارای انواع گوناگونی هستند، از آن جمله:

۱- آرزومندان دانستن در غیر موقع طبیعی. افراد فراوانی از دانش پژوهان و کسانی که در مراحل اولیه علم گام برمی دارند، دانش مطلق به همه چیز، حتی به هدف حیات کلی را به عنوان ایده آل حیات تلقی می کنند.

هنگامی که دشواری پاسخ به حقیقت و هدف حیات چهره خود را به آنان می نماید، فوراً دست زیر چانه می گذارند و با قیافه متفکرانه به این نتیجه می رسد که حیات پدیده ای پوچ و بی هدف است!

۲- کسانی هستند که تشخیص لزوم تغییر موقعیت در زندگی را اشتباهاً به حساب سوال از هدف زندگی می گذارند. مثلاً لزوم کسب لذت بیشتر یا فرار از ناگواریها را

ایده آل خود قرار داده اند. آنان هدف حیات را نمی جویند، بلکه طور دیگری از حیات را طلب می کنند و چون می خواهند جستجوی آنان صورت حق به جانبی هم داشته باشد، سوال را چنین مطرح می کنند: «هدف زندگی چیست؟»

۳- گروه دیگری از مردم هستند که منطبق زندگانی برای آنان جز شوخی و توافق با هر وضعی که پیشامد کند و ریششان در هیچ جا گیر نیفته، چیز دیگری نیست. اینان اگر از فلسفه و هدف حیات بپرسند، در حقیقت برای مطالعه همه اوراق کتاب زندگی شان که تمام سطور و کلماتش شوخی است، عینکی تیره به چشم می زنند. در صورتی که اگر بنیاد اساسی حیات اینان مختل نشده باشد، سوال از هدف واقعی زندگانی گاهگاهی نبینش جدی خود را در مغزشان فرو می برد. در این حال زودگذر، یک لحظه تشنج است و لحظه بعد شوخی.

۴- جمعی دیگر هستند که نه تنها فلسفه و هدفی برای حیات خویش تعیین می کنند بلکه حتی این اجازه را به خود داده اند که هدف کلی حیات همه انسانها را مشخص کنند. اما در چه زمینه؟

زمینه هدفگیری اینان عبارت است از گسترش دادن خود حیات آزاد و آرمانی که با منطق خود حیات (طبیعی - معمولی) اشباع شده است.

اینان اشتباه زیادی نمی کنند. فقط یک اشتباه جزئی دارند و آن این است که می پندارند با توسعه حیات و ماده می توانند تلاقی و گلاویزی ماده و حیات را از عالم هستی حذف کنند!

۵- کسانی هستند که به خود فلسفه و هدف حیات اعتنایی ندارند. این بی اعتنایی به هدف و فلسفه حیات دوگونه است.

الف- کسانی هستند که حیات کلی آدمیان را وسیله ای برای اشباع خواسته های حیات تفسیر شده برای خویش قرار داده اند. اینان ضروری دانسته اند که به هر شکل ممکن، موجودیت خود را بر صفحه تاریخ ثبت کنند.

بعضی از آنها برای ورود به میدان جنگ با حیات و فلسفه و هدفش می توانند فلسفه گوهای جالبی باشند و بعضی دیگر به شکل هنرمند در می آیند و می توانند با استفاده از مفهوم بسیار پر معنا و پر از سنگلاخ هنر، حیات آدمیان را به بازی و مسخره بگیرند.

ب- از قدیمترین دوران زندگی اجتماعی انسانها، به حکم ضرورت منطقی قاطعانه، اشخاص یا طبقاتی از انسانها اداره امور زندگی اجتماعی را به عهده گرفته اند. این اشخاص دو کار عمده انجام می دهند:

۱- وضع قانون و بیان عقایدی که اجتماع بایستی دارای آنها بوده باشد.

۲- اجرای همان قانون و تثبیت ایده ها.

به استثنای قانونگذاران الهی و آن دسته از پیشتازان حکما که برای حیات انسانها هدفی منظور داشته اند، هیچ شخص و طبقه ای در تاریخ وجود ندارد که در وضع قانون و طرح عقاید و اجرای تثبیت آنها توانسته باشد حقیقت حیات و فلسفه و هدف آن را برای انسانها کاملاً توضیح دهد.

در حقیقت، متصدیان زندگی اجتماعی انسانها مانند اینکه در مقابل کار انجام شده‌ای قرار گرفته باشند، اقدام به عمل کرده اند. اینان دیده اند موجوداتی به نام انسان متولد می شوند و پس از مدتی می میرند و در خلال این تولد و مرگ، لذایذی را می چشند و دردهایی را متحمل می شوند و برای احراز و تثبیت موقعیتهای بهتر یا به انگیزه خودنمایی و لجاجت، با یکدیگر می جنگند و گاهی به آشتی و همزیستی دست می یابند تمدن می سازند و...

در این میان، اشخاص یا طبقه های «اداره کننده» که در مقابل این صحنه ها، برای جلوگیری یا تقلیل مزاحمت انسانها برای یکدیگر، به وضع قانون پرداخته و آن را اجرا کرده اند، اگر هم کوشیده اند که عقاید عالیتری مانند عدالت جویی و تنفر از ستم و سایر مبانی اخلاقی و معنوی را ترویج کنند، در حقیقت برای یاری رساندن به همان قوانین و اجرائیات بوده است. این متصدیان و چشمگیران بدان جهت که حیات خود را با مقام ریاست و زعامت رنگ آمیزی کرده اند، از درک حیاتی که افراد اجتماعات طعم آن را می چشند بر کنار مانده اند.

به عبارت دیگر، رابطه این پیشروان با پیروانشان به معنای عام، تنظیم حیات معمولی انسانها بوده است، خواه مطابق تفسیری که مردم با عینک مخصوص به خود درباره حیات می کردند یا مطابق توجیهی که پیشروان سطحی حیات منظور می داشتند. به هر تقدیر، حیاتی که موضوع اداره و تنظیم بوده است همان حیات معمولی در زمینه حداکثر لذات طبیعی و حداقل درد طبیعی بوده است. نتیجه ای که از این جریان در

تاریخ بشری به دست می آید این است که انسانها در زندگی فقط مزاحم یکدیگر نباشند تا بتوانند هفتاد هشتاد سال بخورند و بیاشامند و لذت ببرند.

البته حتی خود این نتیجه هم، چه از نظر فقر معنویات و چه از نظر غوطه ور شدن طرفین در خود حیات معمولی، با موفقیت کامل روبرو نشده است، زیرا در آن هنگام که اداره کننده حیات معمولی در مقامی مافوق آن حیات قرار نگیرد، خود همان حیات را هم نمی تواند به طور منطقی توجیه نماید. به همین جهت، حتی حیات معمولی هم نتوانسته است چهره حقیقی خود را، مگر در اقلیت افراد رشد یافته روانی، نشان بدهد.

این گروههای مطرح شده بنا بر ملاحظات که در توضیح هر یک از گروهها نمودیم، روشن شد که شایستگی سوال کردن از هدف حیات واقعی را ندارند. لذا هرگز به پاسخ قانع کننده منطقی نخواهند رسید، زیرا آنان از هدف حیات واقعی که در پهنه هستی با هزاران راز و عظمت می درخشد و گاهی هر لحظه اش مساوی با تمام جهان طبیعت است، نمی پرسند تا به پاسخ واقعی آن دست یابند، بلکه چنانکه دیدیم مانند کرم ناچیزی که مفهوم درخت را با صدها بعد و رابطه اش و مفهوم باغ را با هزاران قانون و پدیده اش و حقیقت باغبان را با میلیاردها نیرو و واحد مغزی و روانیش درخواست ناچیز و زود گذرش که شاید کمتر از فاصله فروردین و دی بوده باشد خلاصه نموده است، سوال از هدف و فلسفه چنین خواسته ای را مطرح می سازند.

برای اینکه موضوع واقعاً مورد سوال قرار بگیرد، باید برای انسان خارج از ذات خویش مطرح شود و انسان بتواند از افق بالاتری به آن بنگرد.

اشاره کردن به چیزی و گفتن اینکه «این چیست؟» بدون تحقق دویی میان سوال کننده و موضوع سوال شده امکان ناپذیر است.

این دو حقیقت، یعنی سوال کننده و موضوع سوال شده، حتماً در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند، اما نه به معنای رو در رو قرار گرفتن مطلق (در کنار هم)، بلکه سوال کننده مافوق سوال شونده و مشرف به آن است.

به این دلیل قاطع است که می توان گفت سوال گروههای فوق درباره هدف و فلسفه زندگی به هیچ وجه سوال واقعی از هدف زندگی نیست. لذا هرگز خود حیات نمی تواند از فلسفه و هدف خویش سوال کند، زیرا نمی تواند شیئی را برای خود مطرح کند.

حال که خود حیات نمی تواند حیات را مطرح کند و از فلسفه هدف آن پرسند، بینیم چیست که اگر از حیات و هدف آن پرسد، شایستگی آن را دارد؟

این «من انسانی» است که از مراحل تفاعل مادی و امواج متقاطع کمیتها عبور کرده و به حیات رسیده و به جهت کوششهای منطقی انسانی با به کار گرفتن عقل و وجدان همان حیات طبیعی را هم پشت سر گذاشته یا قدمی فراتر از آنها نهاده و به «من انسانی» رسیده، سپس حیات را به طور کلی در دیدگاه خود مطرح می کند و از فلسفه و هدفش می پرسد: حیاتی که از ناچیزترین احساس شروع می شود و دیگر کرانه ای برای عظمتش پیدا نیست.

در نتیجه:

۱- «من انسانی» است که شایستگی مطرح کردن حیات و سوال کردن از فلسفه و

هدف آن را دارد.

۲- «من انسانی» موقعی که عظمت حیات را درک می کند، سوال کردن از هدف آن

را منفی و نابجا در می یابد.

«نوع چهارم: زمینه بی طرف»

تحقیق اجمالی درباره هدفهای موجود در تاریخ تفکرات بشری

۱- ترک تمام لذایذ و تن در دادن به همه ریاضتها و شکنجه ها برای وصول به

«نیروانا» (انسان اعلی) که در مکتب بودا دیده می شود، نمی تواند فلسفه و هدف

زندگی قلمداد شود و به عنوان سعادت مطلق ایده آل انسانی باشد.

زیرا اگرچه انسان اعلی مخصوصاً به ضمیمه ورود در پیشگاه الهی، می تواند به

عنوان هدف زندگی مطرح شود، ولی نه به آن طریقی است که مرتاضان و جوکیها و

بودائیها می گویند، چون این گروهها با طریقی که در نظر گرفته اند، حیات و نتایج

خود حیات را به کلی منفی می سازند و جنبه مثبت حیات و نیروهای نهفته در آن و

همراه بودن افراد نوع انسانی را با یکدیگر نادیده می گیرند، در صورتی که هدف

زندگی یک فرد به هدف زیر بنایی و واقعی تمام انسانها وابسته است.

۲- مکتب لذت جویی و لذت پرستی می گوید: هدف زندگی پرورش غرایز طبیعی

و حداکثر بهره برداری از آنها برای تحصیل لذت و خوشی است.

۳- ذهنیون می گویند سعادت مطلق که می تواند هدف زندگی بوده باشد، تحصیل

تعادل و آرامش روانی است.

این هدف نیز در مقابل جریانات طبیعت و نیروهای درونی انسانی که مانع از پیدا

کردن نقطه مرکزی دایره زندگی است، به شوخی نزدیکتر است تا به یک امر واقعی،

به اضافه اینکه سوال اساسی از موقعیت انسانی در جهان هستی را پاسخ نمی گویند.

۴- گروه نهیلیستی که به هیچ حقیقتی عقیده ندارند و خود حیات را «خبط طبیعت» می دانند، به کلی منکر هدف و فلسفه برای حیات هستند. تعجب در این است که این گروه برای اثبات صحت مکتب خویش استدلال و تجرید کلیات هم دارند. زیرا بدون آنها نمی توانند کوچکترین قدمی برای جهان بینی بردارند و جهان و انسان را پوچ بشناسند و پوچ بودن آن دو را اثبات کنند.

«سه مقدمه برای بررسی هدف زندگی از دیدگاه مذهب»

مقدمه اول: نادرستی سوال از هدف پس از وصول به واقعیات عینی

بدون احتیاج به درک حقیقت حیات و فلسفه کلی آن، تمام انسانهای کره خاکی از نخستین روز زندگی تا کنون هر کاری که انجام داده اند، انگیزه و هدف آن را در حال اعتدال مشاعر مغزی دریافته اند.

هر یک از این کارها که نقطه معینی از حیات را اشغال می کند، تابع هدف است و هر کسی اجمالاً یا تفصیلاً به آن هدفها آگاهی داشته و به سوی آنها تحریک شده و به دستشان آورده است.

این روشهای هدفدار اگرچه به طور مستقیم اجزاء خود پدیده حیات نیستند، ولی با ریشه یابی هر یک از آنها، پدیده ای از خود حیات را درک می کنیم مثلاً ما در مقابل دشمن خونخوار مقاومت می کنیم و نیروی خود را چه به وسیله عضلات و چه به وسیله اسلحه به کار می اندازیم. برای چه؟ برای اینکه دشمن خونخوار، ما را از زندگی ساقط نکند. پس یکی از شئون حیات آن است که به دفاع از خود بر می خیزد و از نابودی خویش جلوگیری می کند.

بنابراین، سوال «فلسفه و هدف زندگی چیست؟» نباید متوجه هر یک از اجزا حیات باشد. زیرا هر یک از آنها، به استثنای موارد خطا کاری، دارای فلسفه و هدف مناسب موقعیت خود انسان بوده است و بی تردید موقعی که هر یک از اجزا یک مجموع کلی

برای انسان روشن و قابل تحلیل باشد، خود مجموع کلی، مادامی که حقیقتی عالتر از آن اجزا نباشد، نمی تواند مورد سوال قرار گیرد.

مقدمه دوم: ریشه عینی حیات واقعی در مجموعه سیستماتیک جهن هستی

جهان برون ذاتی از دو نظر می تواند پشت پرده نمود حیات یا مراتب عالی حیات را که فلسفه و هدفش غیر از انگیزه و هدف هر یک از نمودهای حیات معمولی است، اثبات کند. نظر اول احساس وابستگی حیات به سلسله بسیار طولانی و گسترده جهان هستی است. به طوری که با اندک توجهی، انسان ارتباط حیات و شئون آن را به گذشته و آینده هستی در می یابد.

نظر دوم عظمت خود آثار حیات است که در تاریخ بشری از انسانها بروز کرده است. عظمت حیات را از عظمت انسانهای تاریخ می توان مشاهده کرد.

مقدمه سوم: ریشه درونی حیات واقعی

مغزهای رشد یافته به جای مات کردن رنگ درخشان این سوال یا لجن مال کردن آن با خیالات، در صدد پاسخ گفتن حقیقی به آن بر می آیند، زیرا بخوبی احساس می کنند که اگر غوطه ور شدن در ظواهر زندگی می توانست جوابگوی سوالات سه گانه مزبور باشد، آنان با دیدن هدفهای طبیعی ظواهر زندگی، یا اصلاً سوالی را برای خود مطرح نمی کردند و یا اگر هم سوالی را احساس می کردند، جواب خود را در همان اهداف جزئی می یافتند. اما بدیهی است که واقعیت قضیه از این قرار نیست.

بلکه سوال از بالاتر از «خود طبیعی» آنها سرازیر می شود و به پاسخهای معمولی

حیات طبیعی قناعت نمی ورزد.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

«حیات در افق قرآن»

برای توضیح هدف زندگی از دیدگاه قرآن، باید خود حیات را در افق قرآن مورد توجه قرار داد. حیات در این کتاب الهی با جنبه های مختلفی مطرح است.

جنبه های مختلف حیات از دیدگاه قرآن:

۱. به طور مطلق حیات جاریه معمولی در این دنیا را ابتدایی و مرحله پست می‌شمارد. این جنبه حیات در ۶۹ آیه مورد تذکر قرار گرفته و با تعبیر «الحيوه الدنيا» که به معنای حیات ابتدایی است، وارد شده است.

اگرچه آیات دیگری نیز وجود دارد که در آنها کلمه «دنیا» صفت «حیات» قرار داده نشده است ولی همان ۶۹ مورد آن چنان در قرآن جلوه می کند که به منزله اتصاف زندگی دنیوی به ابتدایی بودن در سراسر قرآن است، زیرا اگر اتصاف مزبور در یک یا دو یا پنج مورد بود، احتمال می رفت که ابتدایی بودن، صفت همیشگی و عمومی حیات دنیوی نباشد بلکه عوارضی باعث ابتدایی بودن این زندگی شده باشد.

۲. حیات معمولی نمی تواند آرمان و ایده آل نهایی تلقی شود، زیرا در عین جالب

بودن حقیقتی است ابتدایی.

آیاتی که دلالت به این مضمون دارد، به قرار زیر است:

• ... و ما الحيوه الدنيا الامتاع الغرور.

... زندگانی دنیا جز متاع فرینده نیست.

- و ما الحیوه الدنیا الا لعب و لهو... .
زندگانی دنیا چیزی جز بازی و لهو نیست... .
بینواترین انسان کسی است «من» انسانی او فریاد بزند و از فلسفه و هدف حیاتش
پرسد و آن انسان همین حیات طبیعی و شئون آن را به عنوان هدف نشان بدهد!!
۳. مقدار دانش ما حتی درباره حیات طبیعی بسیار ناچیز است و ما جز ظاهر و
صورتی از آن چیزی نمی دانیم چه رسد به حیات حقیقی:
• يعلمون ظاهراً من الحیوه الدنیا... .
آنان پدیده و صورتی از حیات دنیا را می دانند... .
به این جهت است که به این حیات تکیه می کنند و فلسفه و هدف هستی خود را
از آن می جویند، و شاید نقص دانش ما نسبت به زندگی معمولی، معلول اختلاط
بازیگری و تماشاگری ماست که معرفت ما را درباره حیات معمولی، متزلزل و بی پایه
می گذارد.
۴. اکنون که این حیات دنیوی گذرگاه است، چرا خداوند آن را آفریده است؟ پاسخ
این پرسش با نظر به آفرینش مواد جامد و روینده که فی نفسه ناچیز می نمایند ولی با
نظر اینکه می توانند در مقدمه حیات قرار گیرند یا به حیاتی وابسته شوند، روشن
است.
ما اگر بخواهیم خود این حیات را هدف قرار بدهیم، در منطق قرآن با اختیار خود،
خویشتن را عاشق خلا محض کرده ایم، اما اگر در این حیات غوطه ور نشویم و آن را

به عنوان بهترین گذرگاه برای حیات واقعی (و ان الدار الاخره لهی الحيوان) تلقی کنیم، در عالیترین هدف که برای یک «من انسانی» قابل تصور است گام خواهیم گذاشت. آیا چنین اعتلایی در این دنیا ممکن است؟ البته نه تنها ممکن است بلکه انگیزه آفرینش چنین حیاتی ناچیز از طرف خدای بی نهایت با عظمت همین است. در چند مورد از قرآن مجید این حقیقت گوشزد شده است، از آن جمله:

لیندر من کان حیاً و یحق القول علی الکافرین.

تا آنان را که زنده هستند انذار و تبلیغ نماید و امر عذاب الهی بر کافران تثبیت گردد.

پس، کسانی که آماده پذیرش ابلاغ پیامبران و عقل و وجدان پاک هستند، از همین دنیا زندگی واقعی (زندگی هدفدار) را شروع کرده اند.

این زندگی است که می تواند فلسفه و هدف قانع کننده ای داشته باشد، نه زندگی خالی ناچیز که محصول ظریف ماده ولی غوطه ور در آن است.

«ویژگیها و مختصات زندگی هدفدار»

زندگی دارای هدف، مختصاتی دارد که هر یک از آنها در عین وسیله بودن برای هدف اعلاى زندگی، بعدى از هدف عالى نیز هست. از آن جهت که هدف اعلاى حیات ورود به حوزه دیدار ربوبى است، لذا مختصات مورد بحث جنبه وسیله اى دارند و از آن جهت که همین مختصات در آن هدف اعلى با وضعى تجرید یافته تثبیت مى گردند، لذا دارای بعد هدفى نیز هستند، مانند پدیده علم که هم جنبه وسیله اى برای رسیدن به واقعیات دارد و هم به عنوان کمال روانى عنوان هدفى بر او صدق مى کند. مختصات ششگانه که در این مبحث بررسی مى شوند، مانند پدیده های عارضى و اتفاقى برای زندگی هدفدار نیستند، بلکه به عنوان محصولات عالى در چنین زندگی شکوفامى گردند.

ارکان مختصات زندگی هدفدار به قرار زیر است:

۱. تعهد برین

این است عالیتیرین ویژگی زندگی هدفدار که عنصر اساسى اومانیسیم (انسانیت) به شمار مى رود. تعهد برین عبارت است از شناخت موقعیت خویشتن در جهان هستى و ملتزم بودن به تکامل و به ثمر رسانیدن شخصیت. با بروز این ویژگی است که تعهدات اجتماعى و عمل به آنها نیز پرتوى از تعهد برین مى گیرد و احساس سنگینی و فشار آنها مبدل به نیروى محرک زندگی مى گردد و حیلہ گریها و شانه خالى کردنها به

وسیله قدرت و سایر امتیازات در عمل به تعهدهای اجتماعی منتفی می شود، زیرا در این فرض تعهد با دیگران در حقیقت تعهدی با خویشتن است.

۲. شناخت ارزش حیات

تنها زندگی هدفدار است که می تواند چهره واقعی حیات را نمودار سازد و آن را از مفهوم یک پدیده معمولی فشرده در میان عوامل جبری بالاتر برد و در منطقه ارزشها قرار دهد. برای انسان با هیچ دلیلی نمی توان اثبات کرد که حیات در قلمرو اصلی خود، حقیقتی است که همه جانداران به منزله امواجی از آن حقیقت اند، مگر موقعی که حیات دارای هدفی عالیترا بوده باشد که بتواند چهره واقعی آن را بنمایاند.

احترام ذات که ایده آل اعلاهی همه اومانیست ها و طرفداران اعلامیه جهانی حقوق بشر و فلاسفه انسان شناس و ارباب مذاهب الهی و اخلاقیون است، جز با پذیرش این ویژگی زندگی هدفدار امکان پذیر نخواهد بود.

۳. برخورداری از روشنایی و سعادت

کیست که در تاریکیها و مشکلات زندگی بتواند «من» خود را از گیجی و اختلال نجات بخشد؟ هر یک از انسانها به اندازه بزرگی و کوچکی شخصیتشان تاریکیها و بدبختیهای دارند. گاهی این تاریکیها و بدبختیها جهان هستی و فضای روح آدمی را از دودهای بسیار غلیظ پر می کنند، تا جایی که حتی توانایی دیدن خود انسان را هم از دستش می گیرند و هرگونه مقاومت روانی را در هم می شکنند. در این حالات، تنها و

تنها قدرت هدف عالی زندگی است که از متلاشی شدن آدمی در آن تاریکیها و تیره‌بختیها جلوگیری می‌کند.

منظور ما از روشنایی و سعادت آن نیست که همه شئون زندگی هدفدار روشن می‌شود و در لذایذی که معمولاً آنها را سعادت می‌نامند غوطه ور می‌گردد، بلکه مقصود این است که هدف اعلیٰ شعاعی پرمعنا به تمامی شئون انسان و جهان می‌اندازد که در عین حال که جزئیات زندگی، تاریک و رنج آور است، زمینه و محصول کلی حیات روشن و سعادت آمیز تلقی می‌گردد.

۴. جدی گرفتن جهان هستی

با نظر به حکومت مطلقه قوانین بر همه اجزاء و روابط عالم هستی که منشا به وجود آمدن دانش ما شده است، این حقیقت اثبات می‌شود که جهان هستی یک مجموعه سیستماتیک جدی است که به قول ماکس پلانک و راسل این واقعیت جدی در پشت پرده نمودها و روابط فیزیکی جهان در جریان است.

مسلم است که بدون جدی گرفتن جهان هستی، منطقی برای زندگی هدفدار نخواهیم داشت. به همین جهت می‌توان گفت این ویژگی ممکن است هم جنبه علی برای زندگی هدفدار داشته باشد و هم جنبه معلولی، زیرا اگر برای کسی جدی بودن جهان هستی اثبات شود، بی تردید در جدی بودن زندگی برای او که جزئی از جهان هستی است اثبات خواهد گشت، و بالعکس برای کسی که هدفدار بودن زندگی اثبات

شود، مسلم است که به جهت رابطه جزء و کل میان هستی و انسان، جدی بودن و هدف داشتن جهان هستی نیز مورد پذیرش خواهد بود.

دلیل اینکه زندگی هدفدار، جهان هستی را جدی تلقی می کند این است که اگر قوانین حاکم بر عالم هستی را جدی نداند، در نتیجه خود زندگی محکوم به شوخی و پوچی خواهد گشت و فضیلتها و ارزشها و واقعیتها با انواع گوناگون خود جز یک مشت خیالات چیز دیگری نخواهند بود.

۵. به دست آوردن آزادی برین

وقتی که زندگی دارای هدف تلقی می شود، زنجیر گرانباری که در جریان کارزار ماده و حیات در وجود ما تعبیه شده است، از گردن روح باز و به دست و پای هوی و هوسهای بی اساس ما بسته می شود که ما آن را «آزادی برین» می نامیم. در صورتی که در زندگی بی هدف، همان زنجیر از دست و پای هوی و هوسهای بی اساس ما باز و به گردن روح پیچیده خواهد شد که ما آن را اصطلاحاً «بی بند و باری حیوانی» می نامیم.

زندگی با آزادی برین یکی از مختصات عالی زندگی هدفدار است. بدون به دست آوردن این آزادی که عبارت است از رهایی شخصیت آدمی از عوامل رکود و محدودیت در صندوقهای خود پرستی و تخیلات، حتی در سایر آزادیهایی که برای جریان معمولی حیات به دست آورده شده است، مانند آزادی اجتماعی و آزادی عقیده، پاسخی منطقی برای معنای حیات نیافته ایم.

۶. آزاد ساختن انسان از مطلق تراشیها

حس مطلق تراشی در درون آدمی چندان فعال و دقیق عمل می کند که می توان گفت یکی از مختصات کارگاه مغز آدمی، مطلق سازی است. هرگاه ذهن آدمی جزئیات دانستنیها و خواسته های خود را به یک کل مستند سازد، مطلق آن کل را پذیرفته است. به عبارت عمومی تر، هرگاه ذهن آدمی وابستگی یک پدیده در اشکال مختلف را به منبعی پیوند دهد، مطلقاً را مورد قبول قرار داده است.

عوامل متعددی وجود دارند که اغلب انسانها و حتی دانشمندان را از ارزیابی واقع بینانه مطلقها محروم می سازد، از قبیل:

۱. عشق به مطلق که به دست آورده است. مثلاً وقتی که گزینه جنسی به عنوان یک مطلق، فریاد را به خود جلب می کند، حاضر نیست سایر شئون بشری را دقیقاً و از دیدگاه علمی بررسی نماید و مطلق را که به نام گزینه جنسی پذیرفته است، به قلمرو معین خود منحصر سازد، زیرا بررسی سایر شئون بشری با عشق به مطلق مورد پذیرش او سازگار نیست.

۲. کمی فرصت برای اندیشه های همه جانبه.

۳. شتابزدگی در تفسیر حیات و ...

به جهت سه عامل مزبور است که به جای آنکه مطلقهای به دست آمده اصولی برای تکامل دانستنیها و خواستنیهای ما باشند، در قالب مکتبهای فلسفی و ایدئولوژیکی، شکافها پر نشدنی در معارف ما به وجود می آورند. همین مکتبهای فلسفی و

ایدئولوژیکی به جهت مطلقهایی که عرضه می کنند، تناقضهایی را به وجود می آورند

که این تناقضها جو مغزهای بشری را به پوچ گرایی سوق می دهند.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com